وزیر کشان

حمیدی، سید جعفر

وزیرکشى به سعایت حاسدان و رقیبان و حسادت و مخالفت با وزیران دانشمند و منشیان فاضل در ایران، داراى سابقه اندکى نیست.بردار کردن حسنک وزیر(425 ه.ق)به سعایت ابو سهل زوزنى، قتل فجیع عمید الملک کندرى(456 ه.ق)به حسادت نظام الملک طوسى.انفصال نظام الملک طوسى(485 ه.ق) به سعایت ترکان خاتون، همسر ملکشاه سلجوقى و قتل او توسط ابو طاهر ارانى، فدائى اسماعیلى، خفت و خوارى و درگذشت رقت بار عطا ملک جوینى(681 ه.ق)صاحب تاریخ جهانگشا، به سعایت مجد الملک یزدى، قتل صاحب دیوان شمس الدین محمد جوینى (683 ه.ق)، به بدزبانى امیر بوقا، زجروبى توشى، و بى‏نواختى محمد زیدرى نسوى(بعد از 639 ه.ق) وزیر و منشى جلال الدین منکبرنى(خوارزمشاه)صاحب نفثة المصدور و سیرت جلال الدین، به لجاجت وزیر دیگر سلطان و بالاخره از همه زشت‏تر و فجیع‏تر، دو نیمه ساختن رشید الدین فضل الله همدانى(718 ه.ق)ادیب، طبیب، مورخ و وزیر عصر ایلخانى، به بدنهادى تاج الدین علیشاه جیلانى، و بسیارى دیگر، همچون قتل ابو القاسم قائم مقام فراهانى(1251 ه.ق)به حسادت حاج میرزا آقاسى و میرزا مسلم خویى و میرزا نصر الله اردبیلى در زمان صدر اعظمى محمد شاه قاجار در باغ نگارستان تهران و نیز قتل ننگین و زشت میرزا تقى امیر کبیر(1268 ه.ق)به سعایت و مخالفت درباریان و نوکران بیگانگان در حمام فین کاشان، نمونه‏هایى از این گونه بى‏حرمتى و جنایت در حق فاضلان و ادیبان و وزیران دانشمند این دیار است.

رشید الدین، ابو الطیب فضل الله همدانى(تولد 645 ه.ق)ندیم و همنشین و مشاور آباقاخان(جلد 663)و طرف اعتماد ارغون‏خان(جلد 683)و وزیر سه پادشاه مهم ایلخانى یعنى غازان خان(جلد 694)الجایتو خدابنده(جلد 703)و ابو سعید بهادر(جلد 716) بود.

او وزیرى دانشمند، طبیبى حاذق و ادیبى فحل بود.به سبب مهارتش در حرفه پزشکى، به دربار ایلخانان راه یافت و به مقامات عالیه رسید.

چنانکه مى‏دانیم مغولان که در حمله چنگیز قسمت‏هاى مهمى از ایران را تسخیر کردند و پس از مرگ او جانشینانش با دو حمله دیگر به بغداد و الموت قدرت خود را در سرزمین ایران گسترش دادند و سلسله ایلخانى را تأسیس نمودند، پیوسته درصدد تهاجم و تسخیر بودند و به مقتضاى زندگى بیابان گردى از زندگى مدنى و سیاست ملکدارى بى‏بهره بودند و به همین جهت هنگامى که وارد سرزمینى آباد و منظم و پربرکت، یعنى ایران شدند، لازم مى‏آمد که براى حفظ حکومت خود و ضبط و ربط امور، از دانش مردان و رجال شایسته این ملک بهره برگیرند، چنانکه هولاکوخان، نوه چنگیز، پس از تسخیر سرزمین‏ها، براى اجراى امور مملکتى، خواجه شمس الدین محمد جوینى و خواجه نصیر الدین طوسى(595-672)را به امر وزارت برگزید.فرزند هلاکو یعنى آباقاخان نیز شمس الدین جوینى را در وزارت ابقا کرد و برادرش عطا ملک را حکومت بغداد داد و او در ترمیم خرابیهاى بغداد و توسعه آبادانیها همت گماشت.

شمس الدین محمد جوینى(مقت 683 که به مزید حکمت و مزیت عقل و علم و حلم و شاعر پرورى شهره آفاق بود، با برادرش عطا ملک بارها مورد تهمت و حسادت مجد الملک یزدى(مقت 681)که خود از دست پروردگان شمس الدین بود، قرار گرفتند اما او به مقصود نرسید و خود در 681 به قتل رسید.

بعد از اباقاخان، برادرش، احمد تکودار، به حکومت نشست و بر اعتبار و قدرت شمس الدین افزود. چون احمد تکودار در 683 مقتول شد، پسرش ارغون خان، قدرت را به دست گرفت.شمس الدین که قصد فرار از ایران داشت.از فرار پشیمان شد و به نزد ارغون رفت و مورد محبت قرار گرفت، لکن پس از مدتى به سعایت امیر بوقا به تهمت مسموم ساختن پدر ارغون متهم و مورد کینه او قرار گرفت و به دستور ارغون او را در نزدیک اهر آذربایجان کشتند و فرزندان او و نواده‏اش در همان سال و برادرش عطا ملک را در سال بعد با شکنجه به قتل رسانیدند.ارغون خان از آن پس وزارت را به جلال الدین مخلص الملک سمنانى داد و پس از او وزارت را به سعد الدوله، پزشک یهودى از مردم ابهر زنجان سپرد.سعد الدوله، دست مسلمانان را از کارها کوتاه کرد و به جمع مال و کسب مقام پرداخت و بر اثر سیاست فراوانى که داشت هر روز بیشتر ارغون را به خود متمایل مى‏ساخت و با اینکه امراى مسلمان در دفع او مى‏کوشیدند، به سبب حمایت ارغون و قدرت روزافزون سعد الدوله کارى از پیش نمى‏بردند.

کار نفوذ او در ارغون به جایى رسید که با حیله و تزویر، محضرى نوشت و به امضاى عده‏اى از دانشمندان و علماى مسلمان و یهودى رسانید و ادعا کرد که ارغون رسول خداست، ارغون نیز که خود از مسلمانان کینه داشت، فرمان داد که مردم دین جدید را بپذیرند یا قتل عام شوند.ضمنا فرمان داد که مسلمانان در کارها مداخله نکنند و خانه کعبه را به بتخانه مبدل سازند، اما در همین زمان ارغون به بیمارى مهلکى دچار شد و سعد الدوله که مى‏دانست تنها حامى او یعنى ارغون در حال مردن است، سعى کرد به جلب قلوب مردم بپردازد اما دیگر دیر شده بود.

پس مردم مجلسى در خانه طغاجار-که خود مخالف سعد الدوله بود-ترتیب دادند و سعد الدوله را در همان مجلس مقتول ساختند.مسلمانان و مغولان از این واقعه شادى کردند و یهودیانى را که ایادى سعد الدوله بودند، معزول کردند و مسلمانان را به جاى آنان برگماشتند و در شیراز تمام کنیسه‏هاى یهود را آتش زدند (1) .

بعد از مرگ ارغون، برادرش، گیخاتوخان(جلد 690 مقت 693)به حکومت رسید.او وزارت را به صدر الدین زنجانى سپرد و او را به لقب صدرجهان ملقب ساخت و قدرت بلا منازع تمام ممالک مغول را بدو سپرد و در زمان او بود که مسکوک مغول(چاو)بر روى کاغذ مربع مستطیل رایج (2) و پس از مدتى منسوخ شد.

با طلوع حکومت بایدوخان(694 ه.ق)صدر جهان معزول و جمال الدین دستجردانى، به صدارت منصوب گردید پس از قتل بایدو و جلوس غازان‏خان (694)مجددا صدر الدین زنجانى به وزارت رسید اما بر اثر حسادت و سعایت درباریان پس از جمع مال فراوان، غازان‏خان به او بدبین شد و او را به دست(قتلغ شاه)سپرد تا او را مجازات کند.قتلغ شاه، صدر الدین را از میان به دو نیم کرد.در این هنگام بود که غازان‏خان، سعد الدین محمد ساوجى و خواجه رشید الدین فضل الله را مشترکا به وزارت برگزید.پس از مرگ غازان‏خان و روى کار آمدن محمد خدابنده(الجایتو)کار وزارت به همین منوال مى‏گذشت اما بین آن دو وزیر کدورتى روى داد که رشید الدین به دل نگرفت.

سعد الدین ساوجى به سعایت و تحریک تاج الدین علیشاه گیلانى در سال 711 ه.ق به امر الجایتو در نزدیک بغداد مقتول گردید و خدابنده، تاج الدین علیشاه را به مشارکت با رشید الدین به وزارت برگماشت، تاج الدین علیشاه جیلانى تبریزى مردى جاه‏طلب، مزور و کم سواد اما زیرک و باهوش بود.

جالب این است که وزارت در عهد ایلخانان مغول، شغلى بسیار پردرآمد بود و هر کس به وزارت مى‏رسید در اندک مدت به مال و مکنت و باغ و ضیاع و عقار و مال فراوان مى‏رسید و جالبتر این که تمام وزراى عهد ایلخانى بجز همین تاج الدین علیشاه، که خود در خون رشید الدین فضل الله و دیگران شده بود، همه از دم شمشیر مغولان گذشتند و تنها تاج الدین به مرگ طبیعى درگذشت.

با اینکه همه مى‏دانستند که وزیر خان شدن عاقبتش مرگ است و هر کس مى‏خواست کسى را نفرین کند مى‏گفت(خدا کند که وزیر سلطان شوى)با این حال هر کسى که اندک نبوغ و قدرتى در خود مى‏دید، براى رسیدن به مقام وزارت تلاش مى‏کرد.

خواجه رشید الدین فضل الله همدانى(645- 718)از وزراى نامدار ایلخانان(مؤسس هلاکوخان 654 آخرین سلطان موسى 736)بود که وزارت سه پادشاه ایلخانى یعنى غازان‏خان، محمد خدابنده و ابو سعید بهادر را به عهده داشت.او در طول دوران 21 ساله وزارت خود منبع خیرات و برکات و بانى ابنیه و اماکن و آبادیهاى بسیار بوده است که متعاقبا ذکر خواهد شد.اما مهمترین کار او تألیف کتاب عظیم و معتبر جامع التواریخ است.ایلخانان مغول بنا به رسم مغول علاقه‏مند به جاودان ساختن و مخلدّ نمودن اعمال و آثار اجداد خود بوده و نیز توجه به ضبط وقایع و رویدادهاى زمان خود داشتند و مایل بودند اثار و اعمال آنان توسط دانشمندان و مورخان و فضلا به رشته تحریر کشیده شود.علاوه براین بعضى از آن خانها خود داراى اطلاعات جامع و دقیق و منابعى موثق از تاریخ گذشته خود بودند.مخصوصا غازان‏خان، خود تاریخى متحرک از خاطرات و اعمال اجداد خود بود و به تشویق و اشاره او، خواجه رشید الدین به یارى و کمک سایر دانشمندان و فضلا، اطلاعات و خاطرات غازان‏خان را به نگارش کشید.

مى‏دانیم که خانان مغول با تمام خوى وحشیگرى و بیابانگردى و روح تهاجم متهورانه‏اى که داشتند، در برابر فرهنگ و تمدن و زبان و شعر و دین ایران تسلیم شدند و در پناه افکار و آثار دانشمندان ایرانى، به مسلمانانى دیندار و فرهنگدوست مؤثر آثار تبدیل شدند و به تشویق اهل علم و ادب و شعر و هنر پرداختند.تعمیر شهر اوجان و نامگذارى آن به شهر اسلام، بناى شهر محمود آباد مغان، تعمیر بناهاى شهر رى، ساختن دیوار تبریز بناى«شنب غازان»در تبریز، تأسیس شهر سلطانیه در نزدیکى زنجان، «ربع رشیدى»در تبریز، محله رشیدى در سلطانیه، ایجاد مدارس و بناهاى مذهبى و مهمانسراها و خانگاه‏ها در نجف اشرف و تبریز، تعمیر مساجد اصفهان، ورامین و بسیارى آبادانیهاى دیگر توسط این خاندان مسلمان شده برجاى مانده و حتى سلطان محمد خدابنده به مذهب شیعه گروید که موجبات خشم مخالفان خود را فراهم آورد و به مذهب تسنن برگشت.رشید الدین با تمام گرفتاریهاى وزارت و مشاغل دربار، به اشاره غازان خان و به دستیارى فضلا و دانشمندان ایرانى، چینى، تبتى، ایغورى، فرنگى و یهودى مقیم دربار سلطانیه، کتاب عظیم جامع التواریخ را با نثرى ساده و روان تهیه و تنظیم نمود.جامع التواریخ، بزرگترین کتاب تاریخى عصر مغول است که خود شاهکارى از نثر تاریخى است و با آنکه پس از قتل ناجوانمردانه رشید الدین، مثل تمام ابنیه و آثار خیریه او که مورد هجوم و غارت قرار گرفت، این کتاب نیز از دستبرد مصون نماند، اما خوشبختانه قسمتهاى بسیارى-البته نه بطور منظم بلکه به شکلى مشوشّ و پراکنده-براى امروز باقى ماند.

علت این امر، پیش‏بینى‏هاى خردمندانه رشید الدین بود که نسخه‏هاى متعددى از آثار خود را تهیه و در نزد اشخاص مطمئن به امانت گذاشته بود و شاید همین تدبیر باعث شده که قسمتى از آثار گرانبهاى او تا امروز باقى مانده است.این کتاب که شامل مشخصات و خصوصیات زندگى و حکومت مغولان است، به امر غازان خان و پس از او به تشویق اولجایتو توسط خواجه رشید الدین یا به دستور او گردآورى و نگاشته شده است.علاوه براین، کتاب جامع التواریخ هم تاریخ عمومى است و هم تاریخ و جغرافیاى جهان که قسمت زیادى از بخش جغرافیایى آن از بین رفته است. دانشمندان و محققان ایرانى و خارجى از جمله اتین کاترمر، بلوشه و کارل یان و دکتر بهمن کریمى تحقیقات مفصلى بر روى این کتاب انجام داده‏اند.همچنین گروه زیادى از استادان و دانشمندان ایرانى و خارجى در آبانماه 1348 در دانشگاه‏هاى تبریز و تهران در کنگره خواجه رشید الدین تحقیقات و نظرات جالبى درباره این دانشمند ارائه کرده‏اند.

خواجه رشید الدین علاوه بر جامع التواریخ، تألیفات دیگر نیز دارد که پاره‏اى از آنها از بین رفته و تعدادى از آنها در دست است که مهمترین آنها عبارتند از کتاب الاخبار و آلاثار، مفتاح التفاسیر، رساله سلطانیه لطایف الحقایق، بیان الحقایق، توضیحات و مجموعه بزرگ مکاتبات رشیدى.همچنین رسالات متعدد در علم طب داشته است(او اولین دانشمند جهان است که به ارزش اثر انگشت بر کاغذ و مشابه نبودن خطوط انگشتان افراد پى‏برده است (3) ).

رشید الدین معمولا کتابهاى خود را به دو زبان عربى و فارسى مى‏نوشت.و معمولا آنها را ترجمه نیز مى‏کرد.یعنى از عربى به فارسى و از فارسى به عربى و حتى دستور داد نسخه‏هایى از کتب او به زبان چینى ترجمه شود.او یکى از اطبّاى برجسته و وزراى کاردان بود.

رشید الدین در طول مدت بیست و یکسال وزارت خویش، ثروت هنگفت و اموال بیکرانى از ملک و آب و باغ و خانه و طلا و نقره و اموال منقول اندوخت و حسادت حاسدان و سعایت ساعیان را علیه خود برانگیخت.اما چنانکه در مکاتبات رشیدى بیان داشته، تمام این اموال را از راه مشروع به دست آورده، خریده یا توسط حکام و امراى کشورها مثل هند و چین بدو هدیه شده بود.

او این اموال بى‏حد و حصر را که صورت تمام آنها در مکاتبات رشیدى ذکر شده است.در راه ساختن مساجد، مدارس، ابنیه خیریه، دار الایتام، درا الشفا، دار السیاده، مدرسه طلاب علوم دینى، بیمارستانها و داروخانه‏ها صرف مى‏کرد.

از مهمترین بناهاى خواجه«ربع رشیدى»در تبریز بود که در سال 699 در شمال شرقى تبریز بنیان گذاشت و آن شامل بیست و چهار کاروانسرا، هزار و پانصد باب دکان، سى‏هزار خانه، چندین حمام، کارگاه پارچه بافى، کاغذسازى، رنگرزى، بیمارستان، دار الضرب و غیره بود، خواجه صنعتگران و هنرمندان و طبیبان و طلاب را از اکناف کشور در این محل جمع کرد.وسایل آسایش آنها را فراهم ساخت و هر کس را بر سر شغل خود واداشت.چهارصد نفر از علما و فقها و محدثین را در کوچه‏اى مسکن داد و آن را کوچه علما نامید.هزار طالب علم را در محله‏اى دیگر نشاند و آن را محله طلاب نام گذاشت و تعلیم هر چند نفر از آنان را به عهده دانشمندى گذاشت.پنجاه طبیب حاذق را از چین و هند و ولایات ایران براى خدمت در دار الشفا دعوت کرد محله آنها را محله معالجان نامگذارى کرد. صنعتگران و ارباب حرف را در کوچه صنعتگران جایگزین کرد. طلاب علوم مختلف، دانشمندان و هنرمندان از ممالک مختلف به ربع رشیدى تبریز آمدند و مسکن گرفتند. تمام این ساکنان داراى مقررىّ شایسته و در خور شأن خود بودند.رشید الدین براى هزینه ربع رشیدى، موقوفات فراوانى را در نظر گرفت.براى تأمین هزینه دار الشفا، دار القرآن، دار الحدیث، دار الضیافه در ربع رشیدى، دار المرضاى سلطانیه و بیت الادویه همدان کوششهاى زیادى به خرج داد.در کتابخانه ربع رشیدى هزار جلد قرآن نفیس که سیصد جلد آن به آب طلا نوشته بودند، ده مجلد به خط یاقوت مستعصمى، دو جلد به خط ابن مقله، بیست جلد به خط احمد سهروردى و بیست جلد به خط خوشنویسان زمان و بقیه به خط خوش دیگران همراه با شصت هزار جلد کتاب در انواع علوم از ایران و سایر ممالک جمع‏آورى شده و نگهدارى مى‏شد و خواجه همه را وقف ربع رشیدى کرده بود.در داروخانه، هزارها خمره شربت و انواع و اقسام داروهاى مختلف وجود داشت.توصیف کامل وسایل و آلات و ابزار و کتب کتابخانه‏ها و بیمارستانها و مهمانخانه‏هاى ربع رشیدى از حوصله این مقاله خارج است. (4)

رشید الدین یکى از محلات بزرگ سلطانیه- پایتخت سلطان محمد خدابنده-را با تمام خانه‏هاى آن بنیان نهاد.او به علم و ادب و هنر، مخصوصا به پزشکى و نجوم علاقه فراوان داشت و اهمیت زیادى مى‏داد. بیمارستان بزرگى در همدان بنا کرد و پزشکى به نام ابن مهدى به سرپرستى آن گماشت.بیمارستان ربع رشیدى را تحت نظر طبیبى به نام ابن نبیل قرار داد. در این بیمارستان گروه زیادى پزشک، کحال(چشم پزشک)جراح، شکسته‏بند خدمت مى‏کردند و هر پزشک مسئوولیت تعلیم پنج دانشجو را به عهده داشت. بیمارستان بازمانده اتابکان در شیراز را مرمت کرد و پزشکى به نام محمود بن الیاس شیرازى را به سرپرستى آن انتخاب کرد.

شرح کامل خدمات و اثرات این مرد بزرگ و پزشک لایق در صفحات تاریخ ضبط است.مى‏توان گفت که اولا یقترین وزیر عصر ایلخانیان و برجسته‏ترین پزشک و بزرگترین مورخ و ادیب عصر خود بوده است.

نظر مورخان

مورخان معاصر یا بعد از رشید الدین فضل الله کم و بیش در ذم یا ستایش او مطالبى بیان داشته‏اند. دولتشاه سمرقندى در تذکره خود درباره نوشتن کتاب جامع التواریخ گفته است:«خواجه رشید الدین وزیرى فاضل بود و در تبریز عمارت رشیدیه او ساخت که از آن عالى‏تر عمارتى در اقلیم نشان نمى‏دهند و بر کتابه عمارت نوشته که همانا ویران کردن این عمارت از ساختن آن مشکل‏تر باشد و خواجه رشید تاریخ جامع رشیدى نوشته و رسایل دیگر در حکمت عملى و هندسه و غیر ذلک بدو منسوب است و خواجه صاحب کرم و فاضل بوده و در خطبه تاریخ باز نموده که کتابت این تاریخ از وقت صبح بعد از اداى فریضه و بعضى اوراد تا طلوع آفتاب بوده چون در اوقات دیگر فراغت بواسطه امور ملکى و اشغال دیوانى میسر نبوده است» (5)

و صاف الحضره، عبد الله شیرازى، صاحب تاریخ وصاف، از او به احترام و ستایش یاد کرده است. (6)

خواند میر نیز در کتاب دستور الوزرا از رشید الدین به عنوان دارنده فطنت ارسطو و حکمت افلاطون و با احترام زیاد یاد نموده است. (7)

محمد بن على شبانکاره در مجمع الانساب نیز به دانش و فضل رشید الدین اعتراف کرده اما او را متهم به تفتین و تحریک نموده است. (8)

اما ابو القاسم عبد اللّه بن على کاشانى، نویسنده کتاب تاریخ الجاتیو، خواجه را به سرقت ادبى متهم ساخته و کتاب جامع التواریخ را از تألیفات خود دانسته است و ادعا کرده است که پنجاه تومان جایزه کتاب که مى‏بایست نصیب وى مى‏شده، توسط رشید الدین غصب شده است. (9) .رنج من بردم ولى مخدوم من

آن به نام خویشتن بردار کرد

البته در مقایسه نثر تاریخ اولجاتیو و حوزه فصاحت کاشانى با تألیف خواجه رشید نمى‏توان این حرف را بطور دربست پذیرفت اما بعید نیست که کاشانى نیز از جمله فضلایى بوده که در تنظیم و گردآورى جامع التواریخ سهمى داشته است.

برخى از دانشمندان متعصّب و خشک‏نظر معاصر او که حتى به سیاست و دانش او هم معترف بوده‏اند در زمان حیات با او مخالفت مى‏ورزیدند و به تهمت یهودى بودن متهمش مى‏ساختند و چون اجداد رشید الدین یهودى و خود مسلمان شده بوده است.با اینکه رشید الدین قباله‏اى با امضا و تأئید هفتاد نفر از فقهاى برجسته زمان مبنى بر مسلمان بودن خود تهیه کرد و امروز این قباله در بعضى از موزه‏هاى دنیا موجود است. باز هم از ایذا و آزار مخالفان متعصب در امان نبود و حتى پس از مرگ هم در امان نماند و گفته‏اند صد سال پس از قتل وى، به دستور میرانشاه پسر تیمور گورکانى، استخوانهاى پوسیده او را از قبر بیرون آوردند و در گورستان یهودیان دفن کردند و به قولى آتش زدند.

سعایت و قتل رشید الدین

هر چند که این مرد بزرگ بسیار مورد احترام سلطان ابو سعید بود، اما رقیب و شریک او در وزارت (تاج الدین علیشاه)پیوسته نزد سلطان از او سعایت مى‏کرد و حتى او را متهم ساخت که پدر سلطان یعنى محمد اولجایتو به اشاره خواجه و به دست فرزندش ابراهیم که شربت‏دار سلطان بوده، مسموم گشته است. این تهمت، ابو سعید بهادر را بسیار غضبناک ساخت و در ابتدا خواجه را از وزارت معزول نمود و با اینکه امیر چوپان از خواجه نزد سلطان شفاعت بسیار کرد و از خواجه بسیار دلجویى نمود، اما نتیجه‏اى نبخشید و رشید الدین پس از کناره‏گیرى از وزارت، (دو سه ماهى بر سر روضه اولجایتو مقیم شد) (10) آنگاه به تبریز رفت و در تبریز نیز وساطت امیر چوپان مؤثر نیفتاد تاج الدین علیشاه که از روابط امیر چوپان و رشید الدین بیمناک بود، به تحریکات خود بیشتر ادامه داد و فریب خوردگان به پراکندن شایعات دست یازیدند.این نکته مهم قابل ذکر است که مردمدارى و رعیت نوازى و عدالت گسترى رشید الدین مورد تأیید همه دوستان و دشمنان او بوده و در تمام کتب تاریخ آن زمان و بعد از او مسطور است، در مکاتبات او با فرزندانش و باحکام ولایات همه جا از مردمدارى و عدل و داد سخن گفته و آنان را به رعایت رعیت توصیه‏هاى اکید نموده است. نظم و ترتیب کارها، امنیت جاده‏ها و شهرها، ترتیب امور خزانه، تأسیس بناهاى عام المنفعه، تدبیر و سیاست و مملکت‏دارى رشید الدین را تا آن زمان کسى سراغ نداشته است.

تاج الدین علیشاه که مردى نادان و مزوّر بود، هنگامى که امور خزانه را به دست گرفت در اندک مدت نظم خزانه و امور اموال از هم گسیخته شد.و مورد عتاب و سرزنش ابو سعید قرار گرفت.اما با این حال روز به روز کینه او نسبت به رشید الدین بیشتر مى‏شد.به تحریک تاج الدین و به اغواى او در گوش سلطان ابو سعید خواندند که پدرش اولجایتو به اشاره رشید الدین و به دست فرزند ابراهیم مسموم گردیده است.

سلطان ابو سعید بهادر، به سعایت غرض ورزان گوش فراداد و با اصرار تاج الدین علیشاه حکم قتل این مرد بزرگ را صادر کرد.تاج الدین پس از دریافت حکم قتل معطل نشد و با شتاب عده‏اى را براى دستگیرى و کشتن رشید الدین روانه نمود، در قریه خشکدره یا خشکدر از توابع ابهر زنجان خواجه را دستگیر و او و پسرش عز الدین ابراهیم را به قتل رسانیدند.و اعضاى او را از یکدیگر جدا کرده و هر عضوى را به شهرى فرستادند»، (11) «از راه شهادت او را با پسرش عز الدین شهید کردند (12) »جلاد، ابراهیم شانزده ساله را در پیش پدر گردن زد چون قصد خواجه کرد«فرمود با علیشاه بگوى که بى‏گناه قصد من کردى.روزگار جزاى این کار در کنار تو نهد.تفاوت این قدر باشد که گورتو، نو، و از آن من کهنه باشد و جلاد آن خواجه نیک نفس حلیم را از میان به دو نیم زد» (13)

بعد از مرگ خواجه تمام اموال او به غارت رفت. ربع رشیدى تبریز دستخوش چپاول شد.هم کتب کتابخانه‏ها، داروهاى داروخانه‏ها و وسایل بیمارستانها به یغما رفت و تمام آثار رشید الدین که در طول مدت وزارت ایجاد کرده بود، نابود شد و ناامنى و بى‏نظمى و ظم مجددا در سراسر ایران رواج یافت و آنهمه نشانه‏هاى معدلت که دست آورد خواجه بود، پایمال عوام گردید.

شهادت رشید الدین در جمادى الاولى سال 718 ه ق روى داد.

پى‏نوشتها:

(1).شرف الدین عبد الله بن فضل الله شیرازى(وصاف الحضره)، تاریخ وصاف به اهتمام محمد مهدى اصفهانى، بمبئى، 1269، تهران ابن سینا افست رشدیه 1338 ص 254-246.

(2).همان، ص 272

(3).سیریل الگور، تاریخ پزشکى در ایران، ترجمه دکتر باهر فرقانى، تهران، امیر کبیر، 1356، ص 355 امیر کبیر 1356 ص 355

(4).ر-ک مکاتبات رشیدى، نیز حسینقلى ستوده«عواید و درآمدهاى خواجه رشید الدین فضل الله و کیفیت مصرف آن»، مجله تحقیقات اقتصادى، تهران پائیز و زمستان 1348 ش 19-20 ص 53-33 همان مقاله در خطابه‏هاى تحقیقى تهران و تبریز دانشگاه 1350 ص 166-136 و نیز همان مقاله نشریه بابک. تبریز انتشارات نوبل پائیز 1357 ص 5 تا 35 دفتر یکم

(5).دولتشاه سمرقندى، تذکره الشعرا، ص 113

(6).ر-ک، وصاف الحضره، ص 653-654

(7).ر-ک خواندمیر، دستور الوزرا

(8).محمد بن على شبانکاره، مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران امیر کبیر 1363-ص 270-271

(9).ابو القاسم عبد الله بن محمد کاشانى-قاشانى-تاریخ اولجاتیو به اهتمام مهین هنبلى، تهران، ترجمه و نشر کتاب 1348

(10).مجمع الانساب، ص 279

(11).حاجى بن نظام عقیلى، آثار الوزرا، به تصحیح میر جلال الدین حسینى ارموى محدث، تهران، دانشگاه 1337، ص 286.

(12).حمد الله مستوفى تاریخ گزیده به اهتمام دکتر عبد الحسین نوایى، تهران، امیر کبیر، 1336، ص 613

(13).میرخواند، روضه الصفا، تهران، خیام 1339، ج 5، ص 484.